

یک هفته با سینمای ایران

آرامش پایدار

بابک غفوری آذر

سینمای ایران پس از دیدار تعدادی از کارگردانان و مدیران سینمایی با مقام‌معظم رهبری در آرامش پایداری به سر می‌برد. هفته گذشته مهمترین اتفاق سینمای کشور محسوب می شد. اهمیت صحبت‌ها و نکات مطرح شده در این دیدار به گونه‌ای بود که اکثر سینماگران و مدیران را به جمع‌بندی، تجزیه و تحلیل این دیدار معطوف کرد و باعث شد تمام اتفاقات دیگر تحت الشعاع آن قرار گیرد. به نظر اکثر سینماگران تاثیر این دیدار در آینده به تدریج در سینمای ایران مشخص خواهد شد.

اتفاق هفته

یک دیدار مهم: استقبال سینماگران از طیف های مختلف فکری از دیدار رهبر انقلاب با تعدادی از کارگردانان سینمای ایران در هفته گذشته مهمترین اتفاق سینمای کشور محسوب می شد. در طول هفته گذشته تقریباً اکثر افراد حاضر در جلسه در گفت‌وگو با خبرگزاری‌های مختلف ضمن ارائه تحلیل‌های خود از این دیدار برگزاری آن را در مجموع به سود سینمای ایران و حرکت کلی آن دانستند. با آنکه متین کامل صد صحبت‌های کارگردانی که در این دیدار به ابراز نظر پرداختند، منتشر نشد اما نخستین بار شبکه اول سیما پخششبه شب گذشته پخش‌هایی از گفته‌های چند نفر را پخش کرد که ابراهیم حاتم‌کیا، تهیمه میانی، کیانوش عیاری و مجید مجیدی از جمله آنها بودند. نکته قابل توجه این صحبت‌ها، مطرح شدن مسائل مختلف سینمای ایران مانند حضور در جشنواره‌های جهانی، سینمای دفاع مقدس، نمایش معضلات جامعه و صنعتی شناختن سینما بود که از سوی افراد مختلف مطرح شد. تنوع مسائل مطرح شده و صراحت جالب توجه سینماگران در بیان مشکلات و خواسته‌هایشان و البته اختلاف نظر مشهود در میان صحبت‌ها به گونه‌ای بود که باعث آشاره رهبر انقلاب به آن شد. حضور سینماگران شناخته‌شده‌ای از طیف‌های فکری مختلف و نیز فرصت یافتن تعدادی از آنها برای بیان نظرانتشان درخصوص سینما، این دیدار را تبدیل به یکی از مهمترین اتفاقات چند سال اخیر سینمای ایران کرد به گونه‌ای که اغلب اظهارنظرهای سینماگران از تاثیر این جلسه نیز انعکاس یافت.

خبر هفته

خاموشی سینما کریستال: خبر تعطیلی و تغییر کاربری سینما کریستال به عنوان آخرین بازمانده دوران رونق و شکوه لاله زار توجه بسیاری از سینمادوستان و علاقه‌مندان به سینمای ایران را به خود جلب کرد؛ سینمایی که برخلاف تغییر چهره خیابان لاله‌زار توانسته بود نمادی از گذشته متفاوت این منطقه باشد و البته با سیاست‌های خاص مدیریت اش اعتباری دوچندان هم برای خود کسب کند. این سینما سال گذشته چند ماه قبل از برگزاری جشنواره فیلم فجر به منظور بازسازی و حفظ ایمی تماشاشاگردا تعطیل شده بود و البته صابر رهبر مدیرش ابراز امیدواری کرده بود که برای جشنواره بیست و پنجم فجر شاهد بازگشایی سینمایش باشد. آنچه در این خبر جلب توجه می کرد تصمیم کارشناسان وزارت ارشاد و سازمان شهرسازی در لزوم تغییر کاربری این سینما به جای فراهم آوردن شرایط بازسازی آن بود. مدیران سینمای کشور از ابتدای آغاز به کارشان یکی از سیاست‌های اصلی خود در زمینه افزایش تواناگشتن نمایشی کشور و تاثیر کاربری سینماهای قدیمی و باقی‌مانده در مناطق تجاری عنوان می‌کردند. این سیاست هم با استقبال نسبی صاحبان سینماهای کم‌فروش که مترصد فروش یا تغییر کاربری ملکشان بودند مواجه شد در بطن خود البته لازم به رعایت نکاتی بود. نکاتی مانند در نظر گرفتن هویت و پیشینه تاریخی سینماها و نیز تماشاگران موجود در آن. سینما کریستال به نسبت سینماهای دیگر منطقه لاله‌زار تماشاگر بیشتری داشت و یکی از سینماهای مورد علاقه تماشاگران جشنواره فجر بود. صابر رهبر در زمان اعلام این خبر سکوت پیش کرده و واکنشی به آن نشان نداده است اما بعد به نظر می‌رسد که او از آن تصمیم استقبال کند. هرچه باشد او با علاقه و جدیت مثال‌زدنی سینمای شصت‌ساله‌اش را در همین جا سر پا نگه داشته بود.

حاشیه هفته

مصائب اقتباس ادبی: انتشار چند خبر مختلف از فیلمی که هنوز در مرحله نگارش فیلمنامه است، نشان از خبرسازی و حاشیه پزیرنگ آن دارد. رمان تحسین شده «استخوان خوک و دست‌های جذامی» نوشته مصطفی مستور از نخستین آثار ادبی بود که در زمان رواج موج توجه به اقتباس ادبی برای تبدیل به اثری سینمایی مطرح شد و حقوق آن برای تبدیل به فیلم خریداری شد. محمد رحمانیان کارگردان صاحب‌سبک تئاتر در چند سال اخیر هم برای نخستین قدم در راه ورود به سینما کارگردانی فیلم را که حالا «هفت زمین و یک آسمان» نامیده می‌شد، بر عهده گرفت. موضوع وقتی جذاب‌تر شد که منوچهر محمدی تهیه‌کننده مقتدر و شناخته شده به عنوان تهیه‌کننده معرفی شد و همه اینها به غیر از داستان متفاوت و پرشخصیت مستور بود که بر موارد قبلی می‌افزود. در حالی که انتظار می‌رفت با ارائه جلدی عوامل انتخاب شده برای پروژه در جهت ساخت آن، شاهد یک فیلم مهم در جشنواره فجر ارسال باشیم، طولانی شدن مراحل بازنویسی و انتخاب بازیگر سبب انتشار شایعاتی مبنی بر منتفی شدن ساخت این فیلم شد. به ویژه که شنیده می‌شد اساساً پتیناد فاریابی از تولید این فیلم منصرف شده است. در چنین شرایطی انتشار خبر انتخاب بازیگران فیلم از سوی تهیه‌کننده می‌توانست نشانه‌ای برای وجود عزم جدی در تولید این فیلم میان عواملش باشد اما به فاصله دو روز بعد صحبت‌های روزپرویز پرتوی منتشر شد که از قطعی نشدن حضورش در هفت زمین و یک آسمان حکایت می‌کرد. به این ترتیب همچنان تولید یکی از مهمترین پروژه‌های اقتباسی سینمای ایران در هاله‌ای از ابهام قرار دارد

چهره هفته

بهمن فرمان‌آرا: سینماگر پرحاشیه سینمای ایران هفته گذشته باز هم خیرساز شد. زمانی که از کم‌کاری تهیه‌کننده آخرین فیلمش «یک بوس کوچولو» در تهیه کپی و زیرنویس برای ارسال به جشنواره مونترال به شکل جالبی انتقاد کرد، بهمن فرمان‌آرا برای سابقه پرپاری در اختلاف‌نظر با تهیه‌کنندگان دارد و هر کدام از سه ساخته اخیرش باعث بروز مناقشات میان او و تهیه‌کنندگان شده است. فرمان‌آرا در حیطه‌ای علیرضا شجاع‌نوری تهیه‌کننده فیلمش تا به حالا باعث تاخیر در ارسال کپی زیرنویس دار فیلم به جشنواره مونترال شده انتقاد کرد و گفت: «برای من جای تعجب دارد تهیه‌کننده‌ای که مدعی صرف هزینه ۳۰۰ میلیون برای فیلم شده و ۱۴ روز ریز در جشنواره کن حضور داشته، بضاعت چاپ کپی زیرنویس در ایران را برای ارسال به جشنواره مونترال ندارد. هر چند اختلاف‌نظرها و درگیری‌های فرمان‌آرا با تهیه‌کنندگان آتارش در نوع خود جای برسمی دارد اما از نکته‌ای هم حکایت دارد و آن هم توجه و پیگیری‌های فرمان‌آرا در سرپرست و نحوه عرضه فیلم‌هایش است؛ اینکه برای او چگونگی عرضه و نمایش فیلم‌هایش مهم است و حاضر نیست زیر بار شرایط تحمیلی و قراردادهای ناخواسته بیفتد. همه اینها او را میان فیلمسازان ایرانی متفاوت می‌کند.

گفت‌وگو با سعید راد به بهانه ۳۳سالگی تنگنا تو خودت نیستی علی خوشدستی

ادامه از صفحه ۱۵

■ این یک حقیقت تلخ و قابل تکرار است که فیلم‌هایی مثل «تنگنا» و «خداحافظ رفیق» امیر نادری، «سه قاب» زکریا هاشمی، «رضا موتوری» مسعود کیمیایی، «خواسنگار» علی حاتم‌ی و... در دوران خودشان مهجور می‌ماند، ولی در یک دوره تاریخی دیگر ارزش‌های واقعی‌شان کشف می‌شود. مثلاً در حال حاضر یکی از فیلم‌های عمر بسیاری از علاقه‌مندان سینما در مقاطع سنی مختلف، همین فیلم تنگنا است.

این چیزی نیست که صرفاً شامل حال ما باشد. در سینمای دیگر کشورهای دنیا نیز از این نمونه‌های تاریخی کم نیستند. مثلاً در مورد بعضی فیلم‌ها و فیلمسازان (از جمله جان فورد) همواره می‌توان به کشفی تازه رسید. شما الان اگر همین فیلم تنگنای سیاه و سفید را با آن فضای تلخش به درستی نمایش دهید، یکی از فیلم‌های پرطرفدش خواهد شد. سینمای ایران در شرایط فعلی نیاز جدی به دورش پخش دارد. در آن موقع من و امیر هر دو مدعی بودیم و کوتاه نمی‌آمدیم. این باعث می‌شد که حتی اگر می‌گفت: «سعید پیر» بپریم؛ چون به او نکیه داشتم و ناشناخته و بدون قالب‌های تکنیکی بودم و سعی می‌کردم ویولون خوش دستی باشم که نوازنده خوب با آن بزند. البته سر این موضوع همیشه با بهروز وثوقی اختلاف‌نظر داشتم. او معتقد بود که بازیگر، ابتدا با ساکن یک چیزهایی در درونش هست که آن را به نقش محوله اضافه می‌کند. من مخالف بودم و می‌گفتم کاراکتر را مولف خلق می‌کند و بازیگر باید به عنوان یک عامل ابزاری و اجرایی، با درگیری حسی با آن نقش، در اختیار کارگردان باشد.

■ واقعاً به این گفته اعتقاد دارید یا متواضعانه به این قضیه نگاه می‌کنید؟

صد درصد اعتقاد دارم. در مورد کارگردانی مثل کیمیایی که کوئی «اسفر سنگ» یا «امانی» «خط قرمز» را نوشته، من تنها می‌توانم آن فرمی را که او از من می‌خواهد تقویت و شخصیت‌اش را درست اجرا کنم.

■ به هرحال یک بازیگر صاحب سبک، از یک سری ویژگی‌ها و پوئن‌های مثبت و قابلیت‌های بالقوه برخوردار است و با چنین پشتوانه‌ای کارگردان را برای انتخاب ترجیح می‌دهد. فرضاً جدا از مسائلی که پیش‌ازاین نام بردیم، زمینه‌ساز انتخاب و استمرار همکاریتان با امیر نادری شد، از فیزیک مناسب برخوردار هستید. آن اتفاق یکی از شانه‌هایتان و حالت راه رفتنتان به شکلی با آن قواعد حرفه‌ای سینمای نوستالژیک ما مهلو می‌زند. تصور می‌کنم امیر نادری هم در ضمیر ناخودآگاهش ما را با بعضی از بازیگرهای مطرح و خوش‌فرم آن دوران انطباق می‌داد.

■ به هرحال، باز او بوده که این را کشف کرده است. همکار عزیزم بهروز وثوقی سینما را مثل من شروع نکرده و خیلی مرارت کشیده است. او ابتدا دوپلور بوده، بعد سیاهی لشکری تا نقش‌های فرعی و نقش‌های مهم را به نقش‌های اصلی تبدیل رسانیده است. منکر استعداد بهروز وثوقی نیستم، اما واقعاً اگر کیمیایی نبود، او چه وضعیتی داشت؟

■ آیا فکر نمی‌کنید امیر نادری ناخودآگاه تپ و شمایل اهل نوبین و شخصیت او در بیلبارد رابرت راسن را در شما دید؟

■ این را به شما علنی نگفتم؟ مثلاً در مورد «بیلباردیز» با هم صحبت نکردید؟

من در «خداحافظ رفیق» هم صحنه بیلبارد داشتم. شما باور می‌کنید من دو بار بیشتر چوب بیلبارد دستم نگرفته‌ام، زیرا از این بازی خوشم نمی‌آید.

■ اما در سینما یکی از خوش‌دست‌ترین بیلباردبازها هستید، مگر «آودار» کردن شما در شروع فیلم «تنگنا» را می‌توان فراموش کرد؟

شما حضور حرفه‌ای مرا می‌بینید.

■ شما به مبارست و انضباط کاری اعتقاد دارید؟

این چیزی است که تالیف به می‌دهد. فرضاً اگر امیر نادری می‌رفت پشت ویزور می‌دید کتف من بالاتر است، این را به یاد داشت که در بیلباردباز کتا «پل نوبین»، کارگردانی بود که با او حرفه‌ای کار کرده است. امیر در همین صحنه شروع فیلم تنگنا در باشگاه بیلبارد گفت: «خب دوربین اینجا است آقای الوندی، صحنه شارو یزن!» من بلد نبودم اما در اینجا از زاویه‌ای که او تعیین می‌کند و آن فرمی که می‌دهد، آن لباسی که تن‌ات می‌کند و آن یک گراندی که برایم می‌گذارد، اهمیت پیدا می‌کند. من در فیلم «ساخت ایران» امیر نادری بروسور بودم، در صورتی که در زندگی امی اصلاً بوکس بازی نکرده بودم. رفتم کلاس «ایکس جاکر» (مربی بدنمدهای «کلی») که مربی طراز اول بوکس بود. آن موقع ساعتی ۷۰ دلار کلاس بوکس اش بود و در کنارش ورزش کردم... زمانی که امیر در «ساخت ایران» دوربین را می‌کاشت، مرا بروسوری که در تصور بود دید، چنین سلیبوستری استالونه در «راکی» بود، ترک داکلاس در «جنگل مرعب» بود، نامی دادم. من به شما قول می‌دهم اگر ضوابط و روابط دست و پا گیر و تحمیلی آن زمان نبود، امیر نادری دو فیلم بلند بعدی‌اش را با من ساخت.

یعنی افراد دیگری تصمیم نگرفتند؟

بله، سر فیلم «تنگسیر» خیلی حرف و حدیث‌ها بود. حتی «صادق چوپک» هم پا او در افتاد. با این همه «تنگسیر» (با امکانات آن موقع)، پروداکشن قابل قبول و گروه بازیگری خوبی داشت و ما در آن بازی‌های فوق‌العاده‌ای داشتیم. آن‌ها غیظی که از عتاب‌بخشی و زنده‌یاد پرویز نوری زاده می‌بینیم. آیا می‌دانید اولین کانندید ایفای نقش «فانداخورشید» می‌بود؟ همین فیلم مورد علاقه شما و خیلی‌ها – تنگنا – یکی از بهترین Casting‌های سینما را داشت. حتی امیر در مورد لوکیشن این فیلم نیز کوتاه نیامد و بیش از دو هفته وقتش را صرف این کار کرد.

■ آیا خودتان قبلاً به منطقه مفت‌آباد و خیابان‌ صفا که یکی از بهترین لوکیشن‌های فیلم به شمار می‌آید، سری زده بودید؟

نه، اصلاً تا قبل از فیلمبرداری این صحنه‌ها نرفته بودم. امیر چون خودش عکاس بود، معماری، زاویه و نور و جزئیات را می‌شناخت. مثلاً آن انتخاب گرم «باز» که علی خوش‌دست قصد فروش آن را در «شمت شهرداری» دارد، می‌یادند یعنی؟

■ بله این نکته‌ای که شما می‌گویید کاملاً درست است. وقتی او فیلمبرداری مثل جمشید الوندی را انتخاب می‌کند که مثل خودش فاقد تحصیلات آکادمیک است و به حس و غریزه اتکا دارد، به همان شناخت درست پی می‌بریم. فیلمبرداری «تنگنا» یکی از بهترین سباه و سندهای آن دهه از لحاظ نورپردازی و فضاسازی است. بخش قابل توجهی از فیلم در هوای ابری، فضاهای بسته



«عبدالله زاهد» از بازیگر نقش «سعید پیر» در فیلم «تنگنا»

قسمت را با کلام بی انتقاع علی گرفت ولی همین حرکت کوتاه دست، هیبتی باورپذیرتر از علی ارائه می‌دهد.

■ (باخنده) در مورد این صحنه می‌خواهم اقراری صادقانه بکنم. بر اثر مشاهدات عینی من در آن موقعیت اتفاقی که آنجا رخ داد، نزدیک بود که بزتم زیر خنده. خوب اگر چنین عکس‌العملی نشان می‌دادم، امیر پوست مرا قلفتی می‌کند! اما من با یک عکس‌العمل به موقع، هم خودم را کنترل کردم و هم حسی منطبق با شرایط جسمی و روحی علی ارائه دادم.

■ یکی از ویژگی‌های بارز فیلم «تنگنا»، این نگاه خاص است که بعضاً گویاتر از هر کلامی است. مثلاً صحنه‌ای که مادر علی دارد با صدای بلند راجع به نامه عاشقانه‌ای که از داخل کیف خواهر علی به دست آورده سخن می‌گوید، تلافی نکات علی و خوارش فراموش نمی‌شود. این صحنه بسیار خوب است و در نگاه خواهر تعصبی فروخورده و آینه‌بته با شماتت خود است و در نگاه خواهر علی، حسی توأم با شروساری...

■ شما باور می‌کنید بازیگر نقش خواهر علی، بهتر از من در آن صحنه کار کرد؟ ببینید چقدر او حساب شده خودش را جمع می‌کند. امیر همان شخصیتی را که موردنظرش بوده، از او خلق کرده و جلوی دوربین برده است.

■ یکی نمونه به یادماندنی در این فصل خانه، جایی است که یکی از افراد که توی دورگیری بوده و هوای علی را دارد، دم در خانه علی می‌آید و سر مردن «حسن» را می‌دهد و از علی می‌خواهد اگر توی هجلا افتاد، اسم او را نیاورد. علی خوش‌دست با رفتن او، دستش را روی دیوار آجری حیاط می‌کشد و صورت زخمی‌اش را در سکوت متوجه مادرش که پشت پنجره استاده می‌کند. انگار که او با کانون خانواده و خاطراتش وداع و خالی شدن زیر پایش را حس می‌کند.

نوع کار کردن امیر در طول فیلم، خیلی به بازیگر کمک می‌کرد. مثلاً او رج نمی‌زد و به بازیگرش اجازه می‌داد که حس موردنظر را خوب القا کند.

■ نگاه‌های «علی خوش‌دست» در صحنه حضور اولیاش در تاکسی، یک حس درونی را به بیننده انتقال می‌دهد. انگار که ما نیز از زاویه دید «علی خوش‌دست» به آن گذشته خوش و خاطره‌انگیز و در تعارض با این موقعیت بحرانی و مخمضه‌ایمز رحمت می‌کنیم. ما این خود نگریستن را در بازی شما در این صحنه می‌بینیم. تداوم این بازی حسی و درونی را در فصل بعدی که علی به خانه اشرف (شهرزاد) می‌رود می‌شاهدیم که در نقطه مقابل بازی بیرونی شهرزاد قرار دارد و نقطه مکمل یکدیگر می‌شوند! با در انتهای فصل نمایشگاه ماشین، «از دید اعلی» شاهد رفتن صاحب بخش قابل توجهی از آن برمی‌گرد به خلافت‌های فردی و درونی هستیم. در شرایطی که آقاچالان تلاش می‌کند این مشتری را از دست ندهد، در جلوی قاب دود اسفند یک نفر دوره‌گرد، صورت اندوهگین علی خوش‌دست را می‌پوشاند. همه این نگاه‌ها به نوعی ما را به درون مشکلات علی خوش‌دست می‌برد.

■ در شروع فصل انتهای که علی خوش‌دست به پیشواز مرگ و جان‌کندن می‌رود، حالت نگاه او از لای در به داخل خانه اشرف (POV) حس می‌زند که حادثه‌ای در انتظار او است. حتی آن حالتی که علی از ته گلو و با خس وخن اشرف را صدا می‌زند، پیش‌درآمد مناسبی در مورد واقع‌شوم بعدی است. و نکته بارزی که در این فصل می‌بینیم، انتعاط‌پذیری شما است. انگار که خودتان را کاملاً در اختیار اکبر و رفیق لاشخورش قرار داده‌اید!

علی درست در آخر خط و اوج تراژدی، مادرش را صدا می‌کند. او تمام شده و خودش به مسلخ‌گاه آمده است. حتی عشقش (پروانه) را جا می‌گذارد و پروانه نیز انسان با وجود رفتن او، در عین بی‌هویتی ظاهری با این نوع نگاه‌های نافذ و مات و عاطفی‌اش به نوعی هویتندلی باطنی می‌رسد. در واقع، امیر نادری با شخصیت «علی خوش‌دست»، تصویر کاملاً متفاوتی از ضدقهرمان‌های حاشیه‌نشین و ناخورده سینمای خیابانی آن دوران ارائه می‌دهد.

دقیقاً همین طور است، برای اینکه امیر معتقد بود علی خوش‌دست آدمی است که سر سفره بزرگ شده، ولی مشکلات و کمپلکس‌های فردی و اجتماعی خودش را داشت. این طور آدم ناخودآگاه‌ها سر بار می‌آمدند، زیر بار زور نمی‌رفتند و کلاً معلول یک شرایط به اجتماعی بودند. اگر علی لمبن بود، در آن صحنه‌ای که یوسف سیاه و نوچه‌هایش قصد تعرض به دختر مورد علاقه او را دارند، آن قدر معترضانه واکنش نشان نمی‌داد. او در عین ناتوانی و استیلازداری در امان ماندن دختر مورد علاقه‌اش در آن بی‌غول‌ه خود را به آب و آتش می‌زند زیرا با اخلاق

دوشنبه ۱۲ تیر ۱۳۸۵

نگاه منتقد

مرگ فاتح اصلی است

فریده عیسی‌وند

«باغ‌های کندلوس» سومین فیلم بلند ایرج کریمی بیانی است شاعرانه و پررمز و راز از زندگی، و عشق و مرگ. سه دوست قدیمی هم‌راه با خاطرات دوستان از دست‌رفته‌شان آبان و کاوه (خزر معصومی و محمدرضا فروتن) راه سفر در پیش می‌گیرند. اما این سفری حزن‌آلود نیست بلکه سفری است برای باز یافتن آنچه در طول زندگی خود گم کرده‌اند. در واقع داستان دل‌دادگی این دو که به صورت قلش یک‌های متوالی تعریف می‌شود تجربه‌ای است از خلابی که در زندگی این سه کاراکتر وجود دارد و این خلأ چیزی نیست جز نبود عشق. آنچه آنان در لابه‌لای خاطرات آبان و کاوه جست‌وجو می‌کنند تلاشی است برای بازیابی و جبران این کاستی. در خلال این سفر بعد بسیار قوی فیلم که همانا نگاه طنزآمیز با دیالوگ‌های به غایت خنده‌آور است را نمی‌توان فراموش کرد. اینچنین نگاه طنزآلود به مرگ این فیلم را در جرگه آنچه معروف به کمدی سیاه است قرار می‌دهد. همانگونه که اشاره شد تم اصلی فیلم در ارتباط با زندگی

است. کارگردان از تماشاگر می‌خواهد که با او به باغ‌های کندلوس برود و زیبایی خیره‌کننده این باغ‌ها را نظاره‌گر شود و با نشان دادن سبزی می‌نظیر آنها به ما یادآور می‌شود که زیبایی و زندگی با طبیعت آمیخته‌اند و انسان که جزئی از این طبیعت است پیوندی مقدس با آن دارد. اما کارگردان به این سه عنصر انسان، طبیعت و زندگی / مرگ بسنده نمی‌کند. او در جست‌وجوی عنصر دیگری است که به صورت دغدغه‌گاو در صحنه نماز آشکار می‌شود و آن عشق و آگاهی به از دست دادن آن است که در واقع دغدغه اصلی فیلم است. چنانچه اشاره شد این همان عنصری است که این سه دوست در پی بازیابی آن بار سفر بسته‌اند. در واقع عشق، هنر، زیبایی و زوال دستمیابه اصلی باغ‌های کندلوس است. ایرج کریمی اصولاً کارگردانی متعهد است و تعهد او بیش از هر چیز به هنر است. این مطلب خود را در ساختار روایتی فیلم که از روزمرگی گریزان است نشان می‌دهد. چنین ساختاری به کارگردان فضایی می‌دهد تا او از زبانی کاملاً متفاوت استفاده کند: زبان تصویر، تمثیل و طنز. در ضمن از تماشاگر می‌خواهد تا ذهنش را به دیدن فیلم بیاید و همراه با او فیلم را تجربه کند. در چنین ساختاری است که کارگردان می‌تواند صحنه پائینی فیلم را دو چند تابه آغازین آن بیارد. نکته دیگر فیلم عنصر زمان است که نقشی تداخلی دارد. بدین معنا که ما هیچ‌گاه فقط در زمان حال زندگی نمی‌کنیم. گذشته، آنچه که می‌توانست به گونه دیگر در گذشته باشد و آنچه می‌تواند زمان حال را مطابق خواسته ما کند و آینده را همه و همه در هر لحظه زندگی ما است.

این تداخل زمانی خود را به صورت زن و شوهری عاشق «بهروز و آذر» نشان می‌دهد. همان‌گونه که آذر س‌ماه بعد از آبان، دلالت بر زندگی آپان پس از مرگ دارد، به نظر می‌رسد که نام بهروز در پی کاوه، حاکی از مسدک و بهروزی تفاقه است. در واقع ما از نام‌های آنان که آبان به آذر تبدیل می‌شود و دیالوگ‌های‌شان پی می‌بریم که در واقع این کاراکتر‌ها همان آبان و کاوه هستند در زمان‌های مختلف. اصولاً بازی با نام‌ها از ویژگی‌های کارهای ایرج کریمی است. نگاه کنیده به عنوانی که او برای فیلم‌های خود انتخاب می‌کند: «چند تار مو»، «از کنار هم می‌گذریم»، «شب لطیف است» و «باغ‌های کندلوس». گویی ایشان مطلع‌اند از شوری بلندند.

از لحظه‌های به یادماندنی فیلم صحنه‌ای است که آبان سینی به دست آرزوی فرصتی دوباره می‌کند و کارگردان به نشان دادن یک صحنه با دو پایان متفاوت، به ما می‌گوید که آبان به آرزوی خود می‌رسد. این تکنیک با اندکی تفاوت، ما را به یاد فیلم «دهای کشوری» به کارگردانی پتیر هانت می‌اندازد که در آنجا سراسر فیلم بر اساس این تکنیک ساخته شده.

فروش هفته سینماهای ایران جذب تماشاگران سرخورده

در نظر نگرفتن تاثیر مسابقات جام جهانی بر فروش فیلم‌های ایرانی، آن‌طور که تعدادی از رسانه‌های خبری سعی در القا آن دارند، با توجه به آمار فروش فیلم‌ها غیرواقع‌بینانه است. افت محسوس میزان فروش فیلم‌های بر پرده در مقایسه با زمان مشابه در ماه گذشته از جنب تماشاگران سینمای ایران حکایت می‌کند. با این همه حذف تیم ملی ایران و بروز نوعی سرخوردگی از نتایج این تیم در جامعه، این امیدواری را در میان بخش‌نندگان سینمای ایران به وجود آورد که سینما بتواند این تماشاگران دلزده و غمگین را با آثار مفرح و شاد خود جذب کند. به این ترتیب بر تعداد تیزرهای تلویزیونی فیلم‌ها افزوده شد و حتی جمله‌های خاصی از بازیگران نیز برای نخستین بار در تلویزیون پخش شد. حاصل این سیاست افزایش نسبی فروش فیلم‌ها بود. «سوغات فرنگ» محصول جدید پوپایلم به لطف این رویکرد آغاز خوبی داشت و توانست متوسط رقم فروش روزانه ۹ میلیون تومان را به دست آورد. «آتش بس» که حالا حضور



رجب جدیدی را کنار خود حس می‌کند هر چند با جبار و قبیل توانست از رقم ۶۳۰ میلیون تومان گذرد اما تقریباً به انتهای راه رسیده و باید منتظر فیلم جدیدی در گروه سینمایی آفریقا باشیم. به هر صورت اما تهیه‌ی میانی حالا رسماً سازنده یکی از فیلم‌های پرمشاهرت تاریخ سینمای ایران است. این چند می‌گیری گریه کنی یا با دادمار سیدبان که از تیلیعاتی‌اش از دست در زحمت در آستانه رسیدن به مرز ۲۰۰ میلیون تومان است که حتی در صورت دستیابی به آن، امتیازی برایش نخواهد بود. فیلم‌های جدید هم همچنان بدون سرصدا با کمترین تماشاگر به کار خود ادامه می‌دهند. «انتخاب» که کارگردانش نوح نصری هفته گذشته گفت که ترجیح می‌دهد با چنین نوعی تمرکز درباره فیلمش صحبت نکند روزانه کمتر از یک میلیون تومان می‌فروشد. همین وضعیت برای فیلم «شمال» نیز وجود دارد که کمترین اطلاع‌رسانی و تبلیغ را دارد. به نظر می‌رسد فصل تابستان در سینمای ایران با پایان جام جهانی آغاز شود؛ زمانی که چند فیلم مهم نمایششان را آغاز می‌کنند.